

کوه یخ پدر سالاری سرمایه داری را بشکنیم



نویسنده ماریا میز

برگردان ناهید جعفرپور

اگر ما اقتصاد را از منظر زنان و کار زنان مشاهده نمائیم و اگر کار خانگی زنان را به این مشاهداتمان اضافه کنیم، سپس خواهیم دید که 50% جمعیت جهان، 65% درصد کار تولیدی جهان را بعهده دارند و تنها 10% درآمد مزدی جهان برخوردارند.

در باره نویسنده:

ماریا میز، نویسنده و فعال اجتماعی است. او در زمینه‌های حقوق زنان، عدالت اجتماعی و سرمایه‌داری کار کرده است. او همچنین در زمینه‌های آموزش و پژوهش فعالیت می‌کند. او در حال حاضر در نیویورک زندگی می‌کند.

در ابتدا می‌خواهم یک مسئله‌ای را روشن کنم: دوستان من ورونیکا بنهولد و کلودیا فون ورل هوف و من آثار رزا لوگزامبورگ بخصوص کتاب مهمش بنام "انباشت سرمایه" را تقریباً ۳۰ سال پیش کشف کردیم. در این زمان ما بعنوان فمنیست بدنبال سئوالاتی بودیم که در آثار مارکس و انگلس و دیگر مردان تئوریسین چپ، جوابی برای آن پیدا نکرده بودیم.

سئوالات ما مثلاً چنین بودند:

۱- چرا کار خانگی زنان چه در سرمایه داری و چه در تئوری و عمل مارکسیست ارزشی ندارد؟

۲- چرا کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی با وجود اینکه به لحاظ سیاسی مستعمره نیستند اما همواره مستعمره های اقتصادی متروپل های امپریالیستی اروپا و آمریکای شمالی و همچنین ژاپن باقی مانده اند؟

۳- طبیعت و مشکل زیست محیطی: چگونه می‌توانند زنان و ملت‌های بیگانه آزاد بشوند زمانی که از آنان بعنوان ذخایر طبیعی قابل

استثمار سوء استفاده می شود؟

البته رزا لوگزامبورگ این سئوالات را به این صورت طرح نمود. او فمنیست نبود و با وجود دوستی اش با کلارا ستینگ بنیان گذار و رهبر جنبش کارگران زن آلمان، اما رزا اهمیت چندانی به تلاش های کلارا برای تجهیز زنان پرولتاریا نمی داد. بنظر حزب سوسیال دمکرات آلمان کلارا ستینگ و جنبش سوسیالیستی زنان می بایست خود را با ساختار خانواده کوچک و امنیت مادران، کودکان و تم های این چینی زنان مشغول سازند. در حزب اما از رانی برخوردار نبود. او انس می نویسد "این دلیل بزرگی بود که چرا زنی فعال انقلابی چون رزا لوگزامبورگ کاری به کار جنبش زنان نداشت".

(او انس ۱۹۷۹، صفحه ۳۱۹)

رزا می خواست درست و حسابی درگیر سیاست باشد مسئله ای که آنزمان و حتی امروز هم بعنوان مسئله ای مردانه دیده می شود. رزا به این دلیل کمی بی توجه ای به کلارا می کرد چرا که وی تنها با مسئله زنان درگیر بود. او در نامه ای که به لئو یوگیشس می نویسد می گوید:

"کلارا خوب است اما کارهایش باعث میشوند که او از مسائل پرت باشد. او تنها خودش را با مشکل زنان درگیر نموده و به مسائل عمومی و کلی توجه ای ندارد". (او انس ۱۹۷۹، صفحه ۳۲۰)

همانطور که می بینیم برای رزا لوگزامبورگ هم مسئله زنان مسئله ای عمومی و کلی نبود. حتی او رابطه ای میان مشکل زنان و مسائلی که از آن بعنوان مسائل عمومی و کلی نام می برد نمی دید. برای مثال استعمار و خشونت بیرحمانه قدرت های سرمایه داری بر علیه ملت های بومی، نظامیگری و گسترش جنگ ها و.....

حتی او در مقابل افکار ضد فمنیستی پرولتاریائی هم اهمیتی نمی داد و عکس العمل نشان نمی داد. مثلا کایوتسکی اعتقاد داشت " رفیق لوگزامبورگ همه چیز را به هم می ریزد چون ازمنطق عقلانی کمی برخوردار است".

(Neusü ۱۹۸۵، S. ۱۲۷)

همچنین بیل که کتابی قطور در باره زن در سوسیالیسم نوشته است در سال ۱۹۱۰ در باره رزا و کلارا به کایوتسکی می نویسد:

“در باره زنان یک مسئله عجیب وجود دارد. اگر جایی در باره عشق بازی هایشان و یا علاقه هایشان و یا خودخواهیشان صحبت شود و یا مورد توجه قرار نگیرند و یا دلخور بشوند پس عاقلانه ترین راهی را که انتخاب می کنند این است که آن آدم را در حاشیه قرار می دهند و تا ابد دشمن وی می شوند. عشق و نفرت رادر کنار هم قرار دادن طرزتفکری عاقلانه و متعادل نیست”.

(اوانس ۱۹۷۹، صفحه ۵۲)

اینها همه جملات معروفی است که در باره زنان در مغز مردان وجود دارد. اینکه زنان عقلانی فکر نمی کنند و طرز تفکری متعادل ندارند.

رزا لوگزامبورگ می خواست کار عمومی سیاسی کند و نمی خواست خود را در گوشه مسئله زنان بکشانند. از این رو همانطوری که دوست ما کریستل نوی سو که ۱۰ سال پیش چشم از جهان پوشید می نویسد “وی خود را در حیطه کله های مردانه آنزمان سوسیال دمکراسی آلمان با اعتقاداتشان به دانش و برنامه عقلانی و عملی انقلاب سپرد.

(Neusü ۱۹۸۵, S. ۲۸۴)

چه تعداد از زنان سازمان های چپ تا به امروز بعنوان زن تلاش نموده اند خشم خود را از رفقای مردشان بدلیل مهم بودن کار عمومی مشترکشان در خود خفه کنند.

بنابراین بعنوان فمنیست چیزی نتوانستیم از رزالوگزامبورگ یاد بگیریم. ولی از آنجا که ما هم چون جنبش نوین زنان در ابتدای راه برای پیدا کردن راه حلی برای مشکلات تئوری و عملی زنان بودیم ، چاره ای دیگر نداشتیم جز بررسی عمقی و بنیانی سئوالات در بالا ذکر شده.

از این رو بزودی برای ما روشن شد همانطور که انگلس بدرستی مطرح نموده است، انسانها در ابتدا قبل از اینکه بخواهند تاریخ را بسازند و تولید کنند باید بصورت مادی ابراز وجود کنند. این بودن و ابراز وجود کردن همینطوری از آسمان نمی افتد بلکه این زنان و مادران هستند که انسانها را به وجود می آورند و این به وجود آوردن بسادگی در اثر یک ناآگاهانه و ناخواسته طبیعت انجام نمی پذیرد بلکه نتیجه یک کار و تلاش است. (ماریا میز ۱۹۹۲/۱۹۸۳ ، صفحه ۱۶۴)

زنان زحمات بیشمار متحمل می شوند تا اینکه این موجود کوچک بزرگ

شود و در نهایت در یک کارخانه و یا اداره بتواند نیروی کار خود را بفروشد. نیروی کاری که نه خود این انسان بلکه بخش بزرگ آنرا مادرش تولید نموده است. حال از خود سؤال می کنیم چگونه است که این کار بزرگ مادران و همچنین کار خانه داری برای سرمایه داری از ارزش فاقد است؟ چرا تولیدی را که یک ماشین انجام می دهد دارای ارزش است و تولیدی را که مادری انجام می دهد و انسان را به وجود می آورد بی ارزش است؟ چرا کاری که برای ساختن اجناس بکار می رود تولید و فراوری نام دارد اما کار یک زن خانه دار و یک مادر باز تولید و تکثیر نام دارد؟

زمانی که ما در آثار مارکس به دنبال پاسخی برای این سئوالات می گشتیم، بزودی فهمیدیم که او هم درست روی این مقوله از همان واژه های کاری استفاده نموده است که اقتصاددانانی مثل آدام اسمیت استفاده می کنند. به این مفهوم که تولید به مفهوم تولید اجناس است. اجناسی که در رد و بدل شدن خود ارزش اضافه تولید می نمایند. تنها کار، بعنوان سازنده و بارور شناخته می شود و باعث پدیدار شدن این ارزش اضافی می گردد. کاری که زنان انجام می دهند تنها باز تولید است. بخصوص باز تولید نیروی کار.

سرمایه برای تولید ارزش اضافه احتیاج مداوم به انسانهای جدید، زنده ، سالم ، قدرتمند ، بالغ، سیر و بلحاظ جنسی ارضاء شده دارد که بتواند نیروی کار را از آنان مکید. اما کاری را که برای خلق این چنین انسانهایی صرف می شود را تنها تکراری احمقانه می داند. درست مثل اینکه بزرگ کردن یک انسان در طبیعت بمانند بهار و تابستان و پائیز و زمستان بخودی خود انجام می پذیرد و در این باز تولید دائما تکراری هیچ چیز جدیدی به وجود نمی آید و تنها تکرار مکررات است. چیزی جدید و نو مثل مدل اتومبیل ها، نسل کامپیوترها ، مواد غذایی ژنتیک دستکاری شده و بالاخره اجناس تولیدی که ارزش اضافه تولید می کنند.

ما اصلا ضدیتی با آن چیزی که بنام بازتولید خوانده می شود نداشتیم. تنها من بیشتر اصرار داشتم که این خود، واقعی ترین تولید است یعنی تولید زندگی و یا این خود اساسی مادی است که نقطه مقابل تولید اجناس و مهمترین دلیل بالا رفتن منفعت و سود است. اما این هم کافی نبود که به این برسیم که اقتصاد سرمایه داری ارزشی برای کار خانگی و بخصوص کار مادران قائل نیست. این کافی نبود که این حقیقت را تنها به شرارت مردان مختصر کنیم و یا مثل برخی از مردان چپ تلاش نمائیم این پدیده را بعنوان بقایای جامعه فئودالی

تفسیر نمائیم.

پس چرا سرمایه به این کار بی ارزش، ناپرداختنی و بی مزد احتیاج دارد؟ در اینجا رزا لوگزامبورگ به ما کمک نمود. زمانیکه بحث " انباشت سرمایه" را نمود. او این کار اصلی اقتصادیش را زمانی نوشت که به لحاظ سیاسی و تئوری با امپریالیسم درگیر شد و بر علیه جنگ افروزی امپراطوری پادشاهی آلمان جنگید. این کار بزرگ رزا در سال ۱۹۱۳ در بیرون از آلمان نوشته شد. او در این اثر به مارکس انتقاد می کند که او در جلد دوم کاپیتال یعنی در روند دائمی و ابدی انباشت سرمایه که امروز به آن رشد می گویند، خود را تنها با استثمار طبقه مزد بگیر توسط سرمایه مشغول می کند. سرمایه داری کاملاً پیشرفته به اعتقاد مارکس احتیاجی به خشونت اضافی خارج از مناسبات اقتصادی و خارج از بخش هایی که تحت استثمارش قرار دارد (بگو مستعمرات) ، ندارد. از آنجا که سرمایه دار به کارگران هرگز تمامی ارزش اضافی را که آنان تولید نموده اند از طریق مزد نمی پردازد بلکه تنها بخشی را می دهد که کارگران برای باز تولید نیروی کار احتیاج دارند، بنابر این به اعتقاد مارکس در پایان هر دایره تولید همواره بیش از آنچه که سرمایه گذاری شده است برای سرمایه دار باقی می ماند به این مفهوم که در این پروسه کار/تولید/فروش ارزش اضافی زیادی نصیب سرمایه دار می گردد که وی مجدداً آنرا برای دستیابی به ارزش اضافی بیشتری سرمایه گذاری می نماید.

رزا لوگزامبورگ اشاره می کند که "سرمایه برای اینکه بتواند حرکت انباشتگی دائمی اش را حفظ نماید، احتیاج به ابزار تولید بیشتر، مواد اولیه و خام بیشتر، نیروی کار بیشتر و بالاخره بازارهای بیشتر خواهد داشت. رزا این مسئله را " اشکال تولید غیر سرمایه داری" می نامد. اشکالی که همچنین سرمایه در پیشرفته ترین شکلش اگر که خواهد رشد کند و انباشت سرمایه داشته باشد، مرتباً به آن نیاز خواهد داشت. (.....) همانطور که می بینیم که سرمایه داری هم در بهترین شکوفائی خود وابسته به وجود اقشار و جوامع غیر سرمایه داری است". (رزا لوگزامبورگ ، ۱۹۷۵/۱۹۱۳ ، صفحه ۳۱۳)

این جوامع و اقشار " غیر سرمایه داری" سنتا دهقانان انگلستان و اروپا و همچنین سرخ پوستان آمریکا و برده گان زن و مرد آفریقا و کاربیک و آمریکا و در نهایت تمامی مستعمره های بودند که سرمایه غربی توانسته بود بر آنها تسلط یابد.

رزا لوگزامبورگ به این نتیجه می‌رسد که استثمار و تاراج این اقشار و جوامع " غیر سرمایه داری" آنطوری که مارکس استثمار سرمایه داری را تعریف می‌کند یعنی از طریق مناسبات متمدنانه سرمایه - مزد که احتیاج به خشونت های خارج از اقتصاد ندارد، نبوده. بلکه توسط خشونت بیرحمانه مستقیم، فتح، جنگ، و... می‌باشد. مارکس بر این اعتقاد بود که این خشونت مستقیم به بروز و تولد و همچنین پیش زمینه سرمایه داری واقعی بر می‌گردد که وی آنرا پریود " انباشت ابتدائی سرمایه" نام نهاده است. رزا لوگزامبورگ اما توجه را به این جلب می‌نماید که این خشونت مرتباً ضروری است؛ از سالها پیش تنها از طریق توسعه و بسط قلمروهای تولیدی جدید و کشور های جدید این موجودیت و توسعه سرمایه داری امکان پذیر بوده است. از سوی دیگر این توسعه و بسط قلمروهای تولیدی جدید همچنین به یک تصادم میان سرمایه و اشکال مختلف جوامع غیر سرمایه داری هم منجر می‌گردد. از این رو خشونت، جنگ و انقلاب ها رخ می‌دهند. (رزا لوگزامبورگ ۱۹۱۳ / ۱۹۷۵ صفحه ۵۱۸).

بدین صورت سرمایه داری پیشرفته برای اینکه بتواند به این انباشت سرمایه همچنان ادامه دهد نیازه متدهائی دارد که باعث " انباشت ابتدائی سرمایه" بوده است و این متدها چیز دیگری نیست الا خشونت. یکی دیگر از نکات قابل توجه در این تحقیق رزا لوگزامبورگ این است که سرمایه داری از آغاز تا پایان بر مبنای غارت تمامی جهان عمل نموده و می‌نماید. بقول والراشتاین این خود یک " سیستم جهانی است".

"...سرمایه بدون ابزار تولید و نیروی کار مجموعه این کره خاکی نمی‌تواند عمل نماید. به این لحاظ برای جلوگیری از موانع بر سر راه جنب و جوش انباشت سرمایه به نیروی کار تمامی سکنه کره زمین احتیاج دارد. از این رو مناسبات اجتماعی رهبری کننده غیرسرمایه داری می‌تواند در شعبه های تولیدی کشورهای مختلف سد راه پیشرفت سرمایه باشد. از سوی دیگر برخاسته مناسبات عقب افتاده و خشونت بار هم توانسته اند انباشتگی به وجود آورند که تصور آن حتی برای کشورهای با سرمایه داری پیشرفته هم غیر ممکن بوده است. (همان کتاب صفحه

زمانی که من این تحقیقات رزا را مطالعه نمودم فوراً به کشورهای جنوب جهان و آسیای شرقی و کشورهای ببری مثل کره جنوبی، تایلند، مالزی، فکر کردم که تا همین چند سال اخیر درجه رشدشان چنان بود که کشورهای اصلی سرمایه داری از حسادت در حال ترکیدن

بودند. من همچنین به خشونت فکر کردم از همه مهمتر خشونت بر علیه زنان جوان و زنان کارگر مناطق محصور تولیدی بنگلادش، هنگ کنگ، تایلند، هندوستان و بهتر بگویم تمامی این منطقه که من در سال ۱۹۹۷ خودم تک تک از آنها دیدن نمودم. خشونت و از همه مهمتر خشونت بر علیه زنان در این منطقه که من اسمشان را مستعمره های جدید می گذارم در واقع از نعمات انباشت سرمایه است. رزا لوگزامبورگ خشونت را خوب تعریف می کند. این خشونت همین طوری ساده از طریق سادیسیم مردانه به وجود نیامده است. اصلا طبیعی نیست و بقول مارکس " درد زایمانی" است که با خون و اشک، سرمایه داری را دنیا آورده است (...)

مارکس در ادامه می گوید "بعدا وقتی بطور کامل زائیده شد، احتیاجی دیگر به خشونت ندارد و به صورتی صلح آمیز و تولیدگرا عمل خواهد نمود حتی اگر هم کمی بر علیه نیروی کار منهدم کننده است اما دیگر احتیاجی به قتل های زنجیره ای نخواهد داشت".

رزا لوگزامبورگ در اینجا مخالفت با این تز مارکس نموده و می گوید "اینطوری نیست. خشونت در سرتاسر جهان خود را گسترش داده است. در طول زمان تسلیحات عظیم تولید و تکسیر شدند و می شوند. یک جنگ استعماری همه کشورها را تعقیب می کند. تمامی قبیله های آفریقائی بسرعت منهدم شدند. ... این لحظه تولد نباید اینقدر طولانی مدت باشد. ۴۰۰ سال و هنوز هم خون و خون ریزی همه جا در بر گرفته است".

زنان بعنوان آخرین مستعمره یا خانگی شدن کار

همانطور که گفته شد، رزا لوگزامبورگ به مسئله زنان فکر نمی کرد. اما تجزیه تحلیل وی در باره انباشت سرمایه چشمان من و دوستانم را گشود و ما به ارزش و جایگاه کار خانگی زنان در سرمایه داری پی بردیم. این کار که رزا از آن بعنوان "اشکال غیر سرمایه داری" نام می برد و دهقانان و مستعمرات و ... را در آن کاتاگوری جا می دهد، به هیچ وجه ارزشی ندارد و مولد نیست و درست مثل طبیعت و بعنوان ثروتی طبیعی در خدمت بشریت قرار می گیرد و با هیچ حقوق کاری و قرار داد مزدی تامین امنیتی نمی شود و در حقیقت ۲۴ ساعت روز در خدمتگذاری حاضر است و برای سرمایه ارزان ترین و از لحاظ سیاسی بی دردسر ترین شکل بازتولید نیروی کار است. افزون بر این من در تحقیقات خودم در باره زنان بافنده و لبه دوز هندی به این نتیجه رسیدم که کار خانگی همچنین ارزان ترین و بی دردسر ترین شکل کار

تولیدی است. (ماریا میز سال ۱۹۸۲)

اگر ما اقتصاد را از منظر زنان و کار زنان مشاهده نمائیم و اگر کار خانگی زنان را به این مشاهداتمان اضافه کنیم ، سپس خواهیم دید که ۵۰٪ جمعیت جهان ، ۶۵٪ درصد کار تولیدی جهان را بعهده دارند و تنها از ۱۰٪ درآمد مزدی جهان برخوردارند. (صالح ۱۹۹۷ صفحه ۷۷)

این امر از این جهت امکان پذیر است که کار خانگی زنان و در نهایت کار مادران بعنوان کار شناخته نشده و نامرئی تلقی می شود. این نامرئی سازی کار مادران و کار خانگی زنان که برای بقا و ادامه زندگی زنان، ملت های تحت ستم ، طبقات و اقوام از ضروریات است، بخشی از سیاست استعماری پدرسالارانه ای است که در سرمایه داری به نقطه اوج خود رسیده است.

همچنین این نامرئی سازی توسط سوسیالیسم موجود هم از بین نرفت. همانطوری که من در تحقیقاتم در سال ۱۹۸۸ نتیجه گیری نمودم ، در انباشت سوسیالیستی هم کار استعماری و کار خانگی به حساب نیامده است. تعریف جدید تقسیم کار بر مبنای جنسیت در سرمایه داری، بخصوص تعریف زن بعنوان خانه دار حاصل طرزتفکر ذاتی مردانه نیست بلکه ضرورتی ساختاری در روند انباشت سرمایه سرمایه داری است.

فمنیست ها ثابت نموده اند که زن خانه داری که باعث "بازتولید" نیروی کار مرد مزدبگیر می شود کمک به تولید ارزش اضافه می نماید. مزد کار زن خانه دار هیچگاه پرداخته نمی شود و در محاسبات درآمد های ناخالص اجتماعی به حساب آورده نمی شود. حتی کار خانگی هیچگاه بعنوان کار تعریف نشده و تنها از آن بعنوان خودمختاری زنانه و یا "عشق" نام برده می شود. این کار به لحاظ زمانی نامحدود بوده و بنظر می رسد که بمانند خورشید و هوا و یا ذخایر طبیعی و یا بهتر بگوییم " ثروتی آزاد" است که براحتی و بسادگی در اختیار مرد و سرمایه داران قرار دارد.

طبق تجزیه و تحلیل فمنیستی این کار خانگی بی مزد به همراه کار دهقانان خرد بخصوص در کشور های جهان سوم و استثمارآنان، راز موفقیت انباشت سرمایه را بیان می نماید.

در این میان بدون (کارخانگی) بین المللی زنان، رشد تولیدی و رشد اقتصادی در کشورهای شمال جهان پایدار نخواهد بود.

(Bennholdt-Thomsen, Mies, v. Werlhof ۱۹۸۳/۱۹۹۲)

من واژه خانه دار شدن زنان و یا بهتر بگویم "کار خانگی" را در سال های ۱۹۷۸/۷۹ در رابطه با تحقیقاتم در باره زنان لبه دوز نارساپور، در جنوب هند لمس نمودم. هیئت های مذهبی شوتلندی در قرن ۱۹ صنعت لبه دوزی را در این منطقه براه انداختند و به زنان فقیر روستا ها یاد دادند در خانه بکار لبه دوزی بپردازند. سپس این لبه دوزی ها در اروپا و آمریکا و استرالیا بفروش می رسیدند. این زنان تنها بخش کوچکی از حداقل دست مزدی را که به طور معمول کارگران زراعی دریافت می نمودند، به عنوان مزد خود دریافت می نمودند که چیزی در حدود ۰٫۵۸ روپیه بود. استعمار این زنان که بر اساس سری دوزی یا تک دوزی کار می نمودند، امکان پذیر بود چون صادر کنندگان که در این فاصله میلیونر شده بودند، به این زنان به چشم خانه دارانی می نگریستند که در هر حال در خانه بسر برده و می توانستند از وقت های آزاد خود برای تولید استفاده نمایند.

از این رو " کار خانگی" تنها به مفهوم بازتولید بی مزد نیروی کار از طریق کار خصوصی در خانه نبوده (خانه داری) بلکه همچنین ارزانترین شکل کار تولیدی در شکل " کار خانگی" یا مناسبات کاری مشابه مخصوص زنان می باشد. (ماریا میز ۱۹۸۱/۸۲)

اختصاص دادن خانه داری "کار خانگی" به زنان هیچگاه مورد سؤال قرار نگرفته است. حتی زمانی که زنان شاغل و یا سرپرست خانوار بوده و می باشند. در دهه اخیر طبق آمار تعداد زنانی که تنها نان آور خانوار می باشند در سرتاسر جهان بخصوص در کشورهای جنوب جهان روز بروز افزایش یافته و می یابد. دستمزد زنان در سرتاسر جهان کمتر از دستمزد مردان برای کار برابر است. در آلمان زنان ۶۰ تا ۷۰٪ مزد مردان را برای کار برابر دریافت می نمایند. علت این اختلاف در دستمزدها را کافرمایان چنین بیان می نمایند: " از آنجا که مردان سرپرستان اصلی خانواده می باشند و مسئول تغذیه خانواده می باشند، لذا درآمد زنان باید تکمیل کننده درآمد مردان باشد".

زنان عمدتاً در مشاغلی که از امنیت های لازم شغلی برخوردار است استخدام نمی شوند زیرا که کارفرمایان انتظار دارند که زنان به هنگام بارداری و یا زمان های بحرانی جسمی(درد های ماهانه مخصوص

زنان) به گوشه خانه ها و پشت اجاق گاز ها پناه برند.

در دسته بندی "مشاغل ناچیز" و یا "گروه مشاغل با مزد کم" در مرحله نخست، زنان خانه دار منظور می باشند. زیرا که این گونه زنان با اولین تغییر و تحولات کاری براحتی اولین کسانی خواهند بود که از کاراخراج می شوند. همچنین ارتقاء شغلی زنان در مقایسه با مردان از درصدی پائین برخوردار است. این امر حتی برای مشاغل بالا با مدارک عالیه دانشگاهی هم صادق است. برای مثال در سطوح مشاغل دانشگاهی غالبا مدیریت های کلیدی به عهده مردان می باشد و در مواردی هیچ زنی در این بخش ها استخدام نمی گردد.

تجزیه و تحلیل " خانگی شدن کار" کامل نخواهد بود اگر که ما این مسئله را در رابطه با "استعماری شدن" و یا آنطور که امروزه مرسوم است " تقسیم کار بین المللی" بررسی ننمائیم.

دو روند " خانگی شدن کار" و " استعماری شدن" را نمی توان بعنوان پدیده هایی که تنها در فواصل زمانی قرن ۱۸ و ۱۹ اجرا می شد، خلاصه نمود. این دو روند در حقیقت مکمل یکدیگر بوده و در هم ادغام می گردند. طبقه سرمایه داران اروپائی، بدون فتح مستعمرات و استثمار ذخایر طبیعی و معدنی این مستعمرات و همچنین نیروی کار انسانی موجود در این مستعمرات، هرگز نمی توانستند انقلاب صنعتی را آغاز نمایند؛ بدون این مستعمرات دانشمندان هرگز نمی توانستند سرمایه دارانی را پیدا نمایند که بتوانند اختراعات خویش را در اختیارشان بگذارند. افزون بر این طبقه بورژوازی حقوق بگیر از پول کافی برخوردار نبود که بتواند " زن خانه دار غیر شاغل" و " خدمتکار" را به خدمت بگیرد. کارگران هم در همین دوره زندگی بسیار سختی را می گذراندند.

بین المللی شدن " کار خانگی"

امروز اما دیگر بسیار واضح شده است که کشف " کار خانگی توسط خانه داران" نه تنها بهترین روش برای پائین بردن هزینه بازتولید نیروی کار بوده و هست بلکه زنان خانه دار واقعی ترین و بهترین نیروی کار در تولید اجناس می باشند.

این مسئله را می توان در کشورهای جهان سوم براحتی ملاحظه نمود. از اواسط سال های هفتاد به بعد شرکت های بزرگ تولیدی غربی مراکز تولیدی خود را به این کشور ها منتقل نموده اند. صنایع پارچه بافی، الکترونیک، تولید اسباب بازی و غیره در این کشور ها

متمرکزند. در حدود ۸۰٪ نیروی کار در این کارخانه جات بازار جهانی، زنان جوان و مجرد می باشند. دستمزد این زنان چیزی در حدود ۱۰٪ دستمزد زنان در کشورهای صنعتی است. علامت مشخصه این کشورها بعنوان کشورهای مزد ارزان تنها در نیروی کار زنان جوان و مجرد و چابکی قرار دارد که غالباً از هیچگونه امنیت های شغلی برخوردار نبوده و در هیچ اتحادیه کارگری سازماندهی نشده اند. در صورت ازدواج و بچه دار شدن این زنان سریعاً از سوی کارفرما اخراج خواهند شد. اکثراً در قرار داد های کاری این زنان قید می شود که حق ازدواج و بچه دار شدن نخواهند داشت.

شکل کلاسیک "کارخانگی" کارگر تولیدی بازار جهانی، تولید در خانه است. جایی که زنان کار خانه داری و وظیفه رسیدگی به امور روزمره خانواده و همچنین تولید محصولات بازار جهانی را با هم انجام می دهند. در این صورت زنان از هیچگونه تأمینات اجتماعی برخوردار نبوده و برای کار طولانی مدت مزدی ناچیز دریافت می نمایند. (تاکید از مترجم: در ایران این روش بسیار متداول است مثلاً کارخانه جات بهداشتی و البسه و از این شکل کار استفاده می نمایند. بطور مثال زنان خانه دار در مقابل ۱۰۰ عدد نوار بهداشتی که در خانه چرخ و بسته بندی نمایند مبلغی ناچیز در موقع تحویل دادن جنس دریافت می کنند. ابزار کار و مواد اولیه بصورت هفتگی یا ماهانه به خانه زنان منتقل می گردد. افزون بر این شرکت های خصوصی بیشماری در تهران و شهرستان های بزرگ کار های تولیدیشان عمدتاً در خانه ها تولید می گردد).

هم چنین در سایر بخش های تولیدی چون کار زراعی و تجارتي کار های خدماتی از طریق نیروی کار زنانه طبق مدل کار توسط خانه داران انجام می پذیرد. (ورلهوف ۱۹۸۵، ماریا میز ۱۹۸۸)

جهانی سازی اقتصاد و " خانگی شدن کار "

تمام آن چیزهایی که ما طی چند دهه در باره رابطه استثمار کارخانگی نیروی کار زنانه و انباشت سرمایه نوشتیم، امروز خود را بطوری عیان در عصر جهانی سازی اقتصاد نشان می دهد و اهمیت پیدا می کند. حتی می شود گفت که در عصر جهانی سازی اقتصاد این شکل استثمار مدلی برای استثمار کار بطور کل گشته است.

امروز مناسبات معمولی کار دیگر مناسبات میان یک " کارگرآزاد مزدبگیر مردانه"، با سرمایه نیست بلکه میان کارگران زن خانه دار

انعطاف پذیر" و " بی امنیت " و " جهان سومی " و " معضل دار"، با سرمایه است.

به هیچ وجه نباید تعجب کنیم اگر که سرمایه داران از این مدل کار تعریف و تمجید نمایند. کلودیا ورهوف از کریستین لوتز که ناشر مجله مدیران سوئیس است (مجله ایم پولس) نقل قول می نماید که وی در حالیکه از پایان "کار مزدی آزاد" استقبال می نماید در یکی از سرمقاله هایش می نویسد: " آینده کار زنانه است. آینده ای که خواهان رشد تخصص های زنانه است". (لوتز ۱۹۹۷ نقل قول ورلهوف ۱۹۹۹ صفحه ۸۱)

بدین صورت سرمایه داران هم همان چیزی را می گویند که کلودیا ورلهوف در سال ۱۹۸۳ بعنوان آینده نیروی کار نوشت. یعنی " کارخانگی" زنانه به جای نیروی کار مردانه. کلودیا در مقاله اش بنام " پرولتاریا مرد، زنده باد زن خانه دار" ثابت نمود که حال دیگر کارگر مرد با امنیت های مزدی و سازمان داده شده در اتحادیه کارگری که واقعی ترین نیروی کار برای سرمایه را بیان می کرد جایش را به زنان خانه دار می دهد. نیروی کار این زن خانه دار بر عکس پرولتاریا، انعطاف پذیر تر و در هر ساعت آماده بکار تر و ارزان تر، قابل اطمینان تر است و در مواقع بحرانی برای سرمایه گران تمام نشده و باعث فشار نخواهد شد. حتی نیروی کار مردانه هم در آینده به این شکل " کارخانگی" عمل خواهد نمود. (ورلهوف ۱۹۸۳ و چاپ جدید ۱۹۹۲)

سال ۱۹۸۳/۱۹۸۴ این استراتژی مجدداً تحت عنوان " انعطاف پذیر شدن کار" مورد بحث قرار گرفت و بعنوان نتیجه ضروری تغییر کار براساس موازین اقتصادی از طریق چیپس و کامپیوتر مورد تأیید قرار گرفت. رکس رود، وزیر اقتصاد سابق، همان زمان پیشنهاد نمود که در فضای اقتصاد آلمان یک " بخش کار ارزان قیمت" ایجاد گردد.

بعد از اتفاقاتی که بعداً پیش آمد به هیچ وجه دیگر برای ما تعجب آور نیست از اینکه بشنویم که رکس رود منظورش آنزمان از ایجاد " بخش کار ارزان قیمت" به طور خاص زنان بود. زیرا که زنان بواسطه کار " خانه داریشان" بهترین و مناسب ترین نیروی کار این بخش می باشند. اما آنچه چیزی هم که رکس رود به آن اشاره نکرد، امروز از طریق پیمان " مای" و سازمان تجارت جهانی کاملاً روشن شده است: تمام جهان، همچنین کشورهای صنعتی باید به یک محدوده واحد آزاد تجاری تبدیل گردند. نمونه هایش را ما امروز در آسیا و مکزیک می بینیم.)

با وجود اینکه سرمایه داری تقریباً از زمان شروع مستعمراتش بعنوان سیستمی جهانی عمل نموده است؛ همانطور که مارکس و رزالوگزامبورگ و والراشتاین ثابت نمودند، اما سخنان امروز در باره جهانی شدن (بگو جهانی سازی) در رسانه ها همانی است که از اواخر سالهای ۸۰ از سوی نهاد هائی چون پیمان عمومی گمرک و پیمان تجاری گات و پیمان های چندملیتی از طریق نهاد هائی چون "مائی"، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و وزیر اقتصاد آمریکا به اجرا در آمد. نقطه پایانی مذاکرات تجاری "گات" در سال ۱۹۹۵ ایجاد سازمان تجاری جهانی بود.

هر آنچه که در بالا در باره "بین المللی شدن کار خانگی" گفته شد، مخصوصاً برای بررسی موفقیت روند فعلی جهانی سازی، یعنی تاسیس کارخانه جات بازار جهانی در محدوده های آزاد تولیدی در آسیا و "ماکوآلاس" های مکزیکو، از اهمیت بسزائی برخوردار است. این حقیقت که مزد ها در این مناطق آزاد تجاری و کارخانه های بازار جهانی این چنین ارزان بوده و هست تنها از این بابت نیست که در حدود ۸۰٪ نیروی کار این صنایع نیروی کار جوان و مجرد زن می باشد بلکه دلیل ارزانی این دستمزدها این است که در تعرفه دستمزدی، این زنان در ردیف زنان خانه دار قرار می گیرند. لذا مزدی که شامل این دختران مجرد و جوان می شود همان مزدی است که زنان خانه دار برای کار تولیدی در خانه دریافت می نمایند. از سوی دیگر این زنان دقیقاً به لحاظ تخصص در کار خانگی استخدام می شوند: دست های چابک، زرنگی، دقت، داشتن هنر خیاطی و این واقعیت که بعد از ازدواج می توان آنها را اخراج نمود. بدین صورت کارفرمایان از تمامی مزایای دوران بارداری و امنیت های دوران بارداری و شیردهی خلاص شده و با اخراج کارگران زنی که قصد ازدواج دارند در این هزینه ها صرفه جوئی می نمایند. مهمتر از همه اینکه در این کارخانه جات وجود اتحادیه های کارگری ممنوع می باشد. صد درصد سود این کارخانه جات صادر می گردد. از آنجا که اکثر کارگران زن این کارخانه جات از خانواده های فقیر می آیند، از حقوق خود مطلع نبوده و هیچگونه تجربه ای در مبارزات کاری نداشته و هر گونه مزاحمت و تبعیض جنسی را تحمل نموده و از امنیت های سلامتی و بهداشتی که در کشورهای صنعتی به آن توجه می گردد، محروم می باشند. بطور مثال در کره جنوبی کارگران زن تا زمانی که سطح تولیدشان به سطح تولید مورد قبول کارفرما نمی رسید در کارگاه تولیدی محبوس می شدند.

یک چنین مدل اقتصادی را می توان برای بهتر درک کردن با کوه یخی مقایسه نمود که در اقیانوسی شناور است و تنها قله این کوه یخی که بیان کننده سرمایه و کارمزدی است از آب نمایان است. این سرمایه و کارمزدی را ما اقتصاد مرئی نام می گذاریم. کار خانگی ، کار غیر دستمزدی ، کار دهقانان خرد ، دستفروشان و دیگر مشاغل پست و خارج از تعرفه های مزدی که به عنوان اقتصاد خوانده نشده و در هیچ آماري منظور نگشته است، بیان کننده بخش درون آبی این کوه یخ یعنی بخش "اقتصاد نامرئی" است. کار بخش های غیر رسمی ، مستعمره ها (بخش های نامرئی) ، طبیعت و تولیداتش همه و همه به این بخش "اقتصاد نامرئی" تعلق دارد و دقیقاً موضوع اصلی همین جا است: تمامی هزینه های را که سرمایه نمی خواهد تقبل نماید به این بخش "اقتصاد نامرئی" واگذار می نماید.

در این مدل کوه یخی اقتصاد، هر گونه رهبری اقتصادی که قابل رویت است و از طریق تولید محصولات و تجارت هدفی جز رشد اقتصادی و سود بیشتر و افزایش سرمایه ندارد بعنوان "اقتصاد مرئی" خوانده می شود. تامین نیاز های انسانی در این انباشت تولیدات و پول مسئله ای جانبی و کم اهمیت است. تنها بخش "اقتصاد مرئی" در مجموعه محاسبات ملی ، بعنوان درآمد ناخالص اجتماعی و درآمد ناخالص تولیدات داخلی (که مجموعه درآمد های ناخالص اجتماعی سالانه از تولیدات و خدماتی که به پول تبدیل شده اند را در برمی گیرد) به حساب می آید.

(وارینگ ۱۹۸۹)

البته این به هیچ وجه بیان کننده مجموعه اقتصاد سرمایه داری نیست بلکه تنها بخش مرئی آن است. اما این بخش مرئی اقتصاد تغذیه خود را از بخش نامرئی می گیرد. در مجموع تمامی فعالیت های بخش اقتصاد نامرئی حرکت طبیعی و زندگی مستقل خود را داشته و "در ظاهر" نباید کمک به افزایش ارزش سرمایه نمایند.

از این جهت طبق نظرکلودیا ورل هوف، هر آنچه که برای سرمایه مفت و مجانی است بعنوان ذخیره طبیعی شناخته می شود. در حالیکه به انسانها تلقین میشود که زندگی اقتصادی بطور واقعی در قله کوه یخی یعنی بخش مرئی در جریان است، در اقتصاد پولی بخش اقتصاد نامرئی و بهتر بگوئیم بخش زیر آب کوه یخی وابسته به بخش اقتصاد مرئی و یا قله کوه یخی است. قاعدتاً طبق داده های تئوریزه شده سرمایه داری زمانی خواهد رسید که همه در مسیر حرکت بسوی توسعه به این بخش اقتصاد مرئی خواهند پیوست. به سوی کار مزدی، کار زیر پوشش قوانین

کار، با حقوقی مکفی و امنیت های شغلی و... اما در این کوه یخی اقتصاد، برای همه حرکت در جهت توسعه وجود ندارد (شاید برای برخی) بلکه کاملا برعکس بخش های پائینی و نامرئی این کوه یخ اقتصادی وظیفه تامین مالی بخش اقتصاد مرئی رابعهده دارند. از این رو این بخش نامرئی را ما "مستعمرات" می خوانیم. بدون این زمینه و بستر استعماری، سرمایه داری وجود نخواهد داشت.

جهانی سازی بخش اقتصاد نامرئی را مرئی می سازد

آنچه که در اثر تاثیر جهانی سازی بطور واقعی اتفاق افتاده و می افتد آن چیزی نیست که همه انتظارش را داشتند. یعنی اینکه تحت تاثیر جهانی سازی جهان بسوی توسعه مثبت حرکت نماید بلکه برعکس: هر روزه در جهان کارگران زن و مرد مزدبگیر بیشماری در بخش اقتصاد مرئی کار خود را از دست می دهند و به بخش اقتصاد نامرئی پرتاب می شوند. کارگران مشاغل با قرار داد های بلند مدت نامحدود بیکار شده و جای آنها را کارگران روز مزد و فصلی و کارگران با قرار داد محدود می گیرند. کار در کارخانه ها جای خود را به کار در خانه ها می دهد. مشاغل با امنیت کاری سازمان یافته در اتحادیه های کارگری جای خود را به کار خانگی بدون امنیت های کاری و حقوقی می دهد. امروزه به این شکل کار "مناسبات کاری مسئله دار" می گویند.

دقیقا شرایط امروز جهان عکس آن چیزی است که در اقتصاد سرمایه داری تئوریزه شده و به ما تلقین می گردد: اینکه انعکاسی از بالا به پائین وجود دارد و با زبانی ساده تر ثروت از قله کوه یخ به دامنه کوه یخ منتقل شده و در نتیجه اوضاع جهان بر وفق مراد خواهد شد. بلکه برعکس؛ واقعیت ها چیز دیگری را بیان میکنند. واقعیت این است که مرتبا ثروت در قله این کوه یخی انباشته می شود و اقشار مختلف زیر آب این کوه یخی آنچنان زیر فشار اقتصادی قرار می گیرند که بالاخره از بین می روند.

در گزارش کمیسیون سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۶ آمده است که رشد جهانی باعث گشته است که سهم ثروتمندان جهان که در حدود ۲۰٪ جمعیت جهان را تشکیل می دهند، از درآمدهای جهان در فاصله ۳۰ سال گذشته از ۷۰٪ به ۸۵٪ برسد. در حالیکه در همین فاصله سهم ۲۰٪ فقیرترین مردم جهان از همین درآمدها از ۳/۲٪ به ۴/۱٪ رسیده است. همچنین همین کمیسیون در سال ۱۹۹۸ گزارش می دهد که امروز درآمد حقیقی در ۱۰۰ کشور جهان پائین تر از ۱۰ سال پیش می باشد و فاصله طبقاتی میان ثروتمندان و فقیران کشورها، طبقات و جوامع روز بروز بیشتر

می گردد. در پدرسالاری سرمایه داری جهانی ، برابری برای همه وجود نخواهد داشت. حتی بانک جهانی هم به این مسئله اقرار می نماید زمانی که می گوید: " نابرابری درمزدها ، درآمدها و رفاه اجتماعی انعکاس ضروری گذار از اقتصاد سوسیالیستی به اقتصاد سرمایه داریست.

(A Global Poverty Gap", in: The Economist, ۲۰. July ۱۹۹۶, S. ۳۶")

جهانی سازی بدون " چهره مردانه "

انسانها تا مقطع فروریزی دیوار برلین در این خیال بسر می بردند که تولید برای صادرات (از طریق بردن صنایع به محدوده های آزاد تجاری) در جهان سوم ، نه تنها به جوامع مصرفی کشورهای ثروتمند جهان کمک خواهد نمود بلکه این مسئله به نفع خود کشورهای جنوب جهان هم خواهد بود. یعنی اینکه بالاخره زمانی سطح اقتصادی جهان به سطح مثلا کشوری چون سوئد خواهد رسید، اما با تغییر ساختاری اقتصاد نئولیبرالی که تقریبا از سال ۱۹۹۰ بشدت به اجرا درآمد بزودی کاملا برای همگان مشخص شد که این خوش بینی رویا و خیالی باطل بیش نبوده است.

در فاز کنونی جهانی سازی، روندهائی که از اواسط سال های هفتاد آغاز گشت دیگر به اجرا در نیامد. بدین صورت استراتژی شهرک های صنعتی تولیدی در کشورهای " مزدارزان" از طریق قانون " گات" و همچنین سازمان تجارت جهانی، در تمامی کشورهای جهان به مرحله اجرا درآمد. گذشته از این نه تنها صنایعی که کارگرانش از دستمزد بالائی برخوردار بودند به "کشورهای مزدارزان" منتقل شدند، بلکه همچنین صنایع سنگینی چون صنایع ذوب آهن، کشتی سازی و اتومبیل سازی و... که مستقیما اثرات مخرب در محیط زیست دارند، به این کشورهای مزدارزان منتقل شدند. همچنین از طریق تکنولوژی الکترونیکی این امکان به وجود آمد تا انتقال کامل بخش خدماتی به این کشورهای مزدارزان سهل تر گردد. بدین طریق تعدادی از شرکت های هواپیمائی جهان شروع به صدور صورتحساب های خوداز هندوستان نموده و شرکت های "سافت ور" هندی هم وارد رقابت موفقیت آمیزی با شرکت های همسان آمریکائی و اروپائی خود گشتند.

قابل توجه این است که برای کشورهای قدیمی صنعتی، نتایج این تغییر ساختار جدید جهانی، تنها به حذف محل کار زنان ختم نمی شود، بلکه مردان مزد بگیر با قرار دادهای طولانی مدت هم محل کار خود را از

دست داده و خواهند داد. این کاملاً عجیب است که نه سیاستمداران و نه اتحادیه های کارگری، پیامدهای یک چنین سیاست جهانی سازی را که از طریق بانک جهانی، پیمان مای، پیمان گات، سازمان تجارت جهانی و کنسرن های چندملیتی، زندگی کارگران، مصرف کنندگان و محیط زیست را مورد ضرب قرار داده است، نادیده گرفته و حتی امروز هم نادیده می گیرند.

تمامی کشورهای صنعتی، اقتصاد جهانی سازی و گشودن در های کلیه بازار های جهان را، بعنوان حرکتی مثبت و حرکت به پیش ارزیابی می نمایند (یا حداقل غیر قابل برگشت می دانند). تمامی دولت های این کشورها از قانون گات و سازمان تجارت جهانی استقبال نموده و به این دو قانون رای مثبت داده اند. اگر هم اعتراضی وجود داشته است از سوی برخی کشورهای فقیر و یا مثلاً دهقانان هندوستان بوده است.

بنظر می رسد که بسیاری بر این باورند که " تجارت آزاد" به مفهوم آزادی در تجارت تک تک انسانها است. در حالیکه هر بچه ای هم دیگر می داند که تجارت آزاد سرمایه داری چگونه عمل می نماید. اینکه سرمایه تنها در آنجائی فعالیت خواهد نمود که ارزان ترین دستمزدها را بپردازد، محیط زیست را بدون ترس از مجازات تا نهایت مورد استثمار قرار دهد و از سازماندهی اتحادیه ای، خبری نباشد.

در سال ۱۹۹۴ طبق تحقیقات پام وودال دستمزد ناخالص کارگران تولیدی مرد در هر ساعت در کشورهای: آلمان ۲۵ دلار آمریکائی، آمریکا ۱۶ دلار آمریکائی، لهستان ۴۰/۱ دلار آمریکائی، مکزیکو ۴۰/۲ دلار آمریکائی و هندوستان، چین و اندونزی ۵۰/۰ دلار آمریکائی بوده است. (وودال ۱۹۹۴)

آنچه که پام وودال به آن نپرداخته است این واقعیت است که ارزانترین نیروی کار جهان در همین سالها و همچنان سال های بعد تر همچنان زنان بوده و می باشند. آنهم زنانی که " کارخانگی" نموده و یا تعرفه دستمزدیشان همسان کار زنان خانه دار است.

تغییر ساختاری جهان، اثرات مستقیم خود را در تمامی کشورها، تمامی شعبه های اقتصادی و در نهایت کشاورزی و مناسبات کاری جهان بجای گذاشته است. این تغییر ساختاری جهان، بیشتر از همه زندگی زنان را شدیداً مورد هدف قرار داده است. به ویژه زنانی که در کارخانه جات بازار جهانی (پارچه بافی، صنایع الکترونیکی، صنایع

کفش و اسباب بازی سازی) که عمدتاً برای صادرات تولید می نمایند، کار می کنند.

زنان کارگر محدوده آزاد تجاری کره جنوبی (کارخانه جات بازار جهانی در محدوده آزاد تجاری این کشور) تا همین اواخر امید داشتند که بتوانند از طریق مبارزات کارگری، حداقل به یک نیمچه مناسبات کاری انسانی طبق قوانین سازمان بین المللی "لابور" دست یابند. اما آنها با کمال تعجب با خبر شدند که شرکت های محل کارشان یا کشور آنان را ترک نموده اند و مثلاً به کشورهای مزد ارزان تری چون بنگلادش و یا چین نقل مکان نموده اند و یا این شرکت ها کارگران زن ارزانتر چینی را از هنگ کنگ به این کارخانه جات وارد نموده و کارگران معترض را اخراج می نمایند.

این استراتژی، یعنی بکارگیری نیروی کار زنانه هر چه ارزانتر، دلیلی بسیار واضح و روشن برای "خانگی شدن" مداوم کار در جهانی سازی نئولیبرالی است.

کمیته زنان آسیا در سال ۱۹۹۵، نتیجه یک بررسی جامع در مورد پیامدهای تغییرات ساختاری جهان بر روی زندگی شغلی، اجتماعی، اقتصادی و خصوصی زنان کارگر صنایع بازار جهانی در آسیا و از همه مهمتر محدوده های تجاری تولید برای صادرات در کشورهای فلیپین، کره جنوبی، هنگ کنگ، سنگاپور و بنگلادش را منتشر نمود. در این کار تحقیقی، نویسندگان زن، در باره رشد تبعیضات جنسی، استخدام مردان زیر قرار داد های طولانی مدت، استخدام زنان تنها بصورت نیمه وقت و محروم از امنیت های شغلی و هم چنین عدم استخدام زنان متاهل به دلیل صرفه جوئی در هزینه های دوران بارداری و دوران شیردهی و همچنین ادعای کارفرمایان مبنی بر عدم تمرکز کامل این زنان به هنگام کار به لحاظ داشتن مسئولیت همسر و خانواده و...، اطلاعات بسیار جامعی را داده اند.

(CAW) ۱۹۹۵, S. ۳۱)

اما عدم استخدام زنان کارگر متاهل به هیچ وجه به این مفهوم نیست که این زنان باید از سوی شوهران خود تغذیه شوند و یا بهتر بگوئیم دیگر در خدمت سرمایه، کار تولیدی نمایند، بلکه این فشار بر روی زنان کارگر محدوده آزاد تجاری کشورهای فوق تنها بدین دلیل انجام پذیرفت که زنان از بخش کار نیمه وقت استخدامی همراه با امنیت های شغلی خارج شده و به بخش تولیدی عاری از امنیت های شغلی بصورت

تمام روز یعنی " کارخانگی" پرتاب شوند. بدین صورت شرکت های بازار جهانی با نقل و انتقال کارخانه جات خود به کشور های ارزانتر کارگران زن را تحت فشاری بیحد قرار داده اند. در این صورت کار استخدامی تمام وقت زنان به کار نیمه وقت ، کار روزمزدی، کار پیمانی - کار با امنیت شغلی به کار عاری از امنیت های شغلی تبدیل شده و در نهایت تولید به خانه های زنان کارگر منتقل می گردد. در نتیجه زنان کارگر متاهل مجبورند در کنار کار خانه داری و سرپرستی کودکان و سالمندان خانواده به کار تولیدی در خانه هم پردازند و یا اجباراً به طور ساعتی به یک طریقی به کار خدماتی پردازند.

در حدود ۷۰٪ زنان اخراجی از کارخانه جات بازار جهانی، در بخش های خدماتی هر از گاهی بکار مشغول شده اند(مک دونالد، رستوران های ایتالیائی و کارگاه های ماکارونی سازی ، ماگزیم، سوپرمارکت ها ، خدمتکار در خانه ها و کارگر زن تمیز کننده ادارات و بیمارستانها و

سرمایه داران و کارفرمایان آشکارا و آگاهانه تغییر ساختار مناسبات کاری را بر مبنای استراتژی جنسیتی پدرسالارانه پی ریزی نموده اند: "روند های کار به نحوی تقسیم بندی می شوند که دستمزد کارگران تنها بصورت ساعتی و روزمزدی پرداخت خواهد شد. بدین ترتیب تعرفه دستمزدی بخودی خود بعنوان تعرفه دستمزدی زنانه محاسبه خواهد شد. دستمزد زنان متاهل برای کارتولیدی خانگی در این تغییر ساختاری کار بسیار پائین تر از دختران مجرد خواهد بود. زیرا که سرمایه دار زنان متاهل را وابسته به دستمزد همسرانشان می داند.

Chan Kit Wa, Fong Yenk Hang, Fung Kwok Kin, Hung Sent Lin, Ng Chun Hung, Pun Ngai, Wong Man Wan, ۱۹۹۵،)

(S. ۵۴

مجموعه بررسی های سازمان زنان آسیا بما نشان می دهند که نه تنها تمایل به " خانگی کردن کار" در جهانی سازی نئولیبرالی بشدت در حال وقوع است بلکه در اثر این استراتژی، وضعیت شغلی و شرایط زندگی زنان بطور کل دچار نابسامانی و وخیم تر شدن، گشته است. در نتیجه این وضعیت وخیم زنان ، روز بروز مردان بیشتری همسران و خانواده خود را رها نموده و از خود سلب مسئولیت نسبت به همسر و فرزندان نشان می دهند. " کارخانگی زنان" برای سرمایه داری بهترین استراتژی در جهت پائین آوردن هزینه های کاری می باشد و برای زنان جهان بخصوص زنان آسیا فاجعه ای بیش نیست.

این روند برای ما در اروپا چه مفهومی خواهد داشت؟

شما می توانید بگوئید، بسیار خوب. این روند در آسیا، کره جنوبی، هنگ کنگ و ... در جریان است به ما چه ربطی دارد؟ مشکل ما در اینجا این است که روندی را که اکنون در حال اجراست نمی فهمیم؟ با توجه به این مسئله که سرمایه در اینجا استراتژی دیگری را به اجرا درمیآورد تا در کشور های " مزد ارزان".

کار کوچک با دستمزد ۶۳۰ مارک در آلمان هم اکنون جای خود را به کار کوچک ۵۰۰ یوروئی داده است. این تعرفه دستمزدی از سوی کمیسیون هارتس چهار پیشنهاد شده و در حقیقت از همان منطق و پروژه تعرفه دستمزدی " کار خانگی" حرکت می نماید.

بر اساس این پروژه جدید قانون کار، دستمزد یک کارگر زن نباید بیشتر از هزینه بازتولیدش باشد، زیرا کار زنان تنها بعنوان " اضافه" بر درآمد سرپرست اصلی خانوار یعنی مردان به حساب آورده می شود.

امروزه "سرپرست اصلی خانواده" کیست؟

با توجه به جهانی سازی و لیبرالیزه شدن بازار جهانی وابسته به تغییرات ساختاری شرح داده شده در مقاله حاضر، انعطاف پذیر سازی و بطور مشخص " خانگی شدن نیروی کار"، دیگر در اشکال سنتی چون "استراتژی اتحادیه ای" کافی نخواهد بود. در واقع این استراتژی هیچگاه برای زنان کافی نبوده است. این استراتژی نه تنها بر مبنای جدائی سرمایه داری پدرسالارانه میان "مشاغل با مزد" و کار"خانه داری بیمزد" بنا گردیده است بلکه همچنین بر این باور است که مدل جامعه سرمایه داری غرب و الگوی تولید و مصرف جامعه سرمایه داری غرب، مدلی در جهت پیشرفت بسوی توسعه و تکامل همگان خواهد بود و کلیه جوامع، طبقات، نژادها، ملت ها و بالاخره زنان باید یکی بعد از دیگری به سطح طبقات ثروتمند کشور های ثروتمند برسند. زنان باید به لحاظ کیفی با مردان صاحب امتیاز "برابر" گردند.

استراتژی که تنها خواهان تقسیمات ظاهری شیرینی است: مثلا تقسیم از بالا به پائین و یا دادن سهم بیشتری به زنان بدون اینکه از خود سؤال کنند که اصولا این کک شیرینی چه جوری پخته شده است و محتویات اولیه اش چه بوده است و یا چه شرایطی برای پختن یک کک شیرینی لازم است و ... یک چنین استراتژی از واقعیت ها برای خودش رویا می سازد.

با توجه به استراتژی جدید سرمایه داری پدرسالارانه در سرتاسر جهان، برای زنان و مردان دیگر کافی نخواهد بود که بر بستر رشد اقتصادی موجود هم چنان خواهان محل های کار با دستمزد مناسب و امنیت های قانونی باشند. در یک اقتصاد سرمایه داری جهانی شده، خواسته ها و احقاق حقوق و مبارزات کارگران مشخص می تواند با انتقال کارخانه جات به کشورهای مزد ارزان، بکارگیری نیروی کار ارزانتر از کشورها و مناطق دیگر، همچنین از طریق استثمار طبیعت و جنگ افروزی سیاست های نواستعماری و... زیر پا گذاشته شود.

ما باید چاره جوئی کنیم و مدل اقتصادی دیگری را جایگزین اقتصاد سرمایه داری پدرسالارانه نمائیم. ما احتیاج به اقتصادی خواهیم داشت که برای اینکه دیگران شیرینی بیشتری بخورند، نان کسی را نرباید. یک چنین اقتصادی نمی تواند رشدی پایدار داشته باشد (حال چه از طبیعتی سرمایه داری و یا از طبیعتی سوسیالیستی برخوردار باشد)، اگر بر استثمار زنان، طبیعت و ملت های بیگانه و به استثمار کشاندن آنان، متکی باشد. (ماریا میز ۱۹۸۸)

یک چنین اقتصادی همچنین نمی تواند از طریق "تکامل و توسعه اقتصاد موجود" و یا تقسیم خشک و خالی "ثروت اجتماعی" به واقعیت پیوندد. همانطوری که بسیاری هنوز فکر می کنند که، تولید "ثروت اجتماعی" همواره متاثر از خشونت، دزدی و استثمار انسان و طبیعت است.

یک چنین اقتصادی برخلاف جهت گیری رشد، نواستعماری، سرمایه داری و پدرسالاری اقتصادی و اجتماعی، باید از اساس بر مبنای محور ها و اصول و قواعدی دیگری بنا گردد.

در این راه نه تنها مرزهای کره خاکیمان نقشی اساسی بازی نمی کنند بلکه قواعد "زندگی بهتر"، نقد مصرف گرایی، احترام به طبیعت و خلق مناسبات جدید میان: انسانها و طبیعت، زنان و مردان، شهرها و روستاها، ملت های متفاوت، نژادهای متفاوت و همچنین اقوام متفاوت در ایجاد این اقتصاد نقش خواهد داشت.

(Bennholdt-Thomsen, Mies, v. Werlhof ۱۹۹۲, Mies/Shiva ۱۹۹۵)

برای اینکه بتوانیم منطق چنین اقتصادی را طرح ریزی نمائیم، در ابتدا ضروری است که ما واقعیت ها را از نگاهی دیگر مورد بررسی قرار دهیم. ما نام این نگاه دیگر را "کوه یخ سرمایه داری پدرسالارانه را بشکنیم و موجودیت جدیدی برای زندگی جهان خلق کنیم"

گذاشته ایم .

کوه های یخ مثل کوه های دیگر نیستند، همچنانکه رشد کوه های یخ از نوک تا اقشار پائینی از طریق یخ زدگی آب ادامه دارد و در حقیقت تمامی کوه یخ رشد می کند (هم بخش مرئی و هم بخش نامرئی). دقیقا در کوه یخ سرمایه داری پدرسالارانه هم ، همین روند ادامه دارد.

آنچه که ما هم اکنون در سرتاسر جهان لمس می کنیم، یک چنین روند یخ زدگی اجتماعی و همچنین مناسبات و قواعدی است که تا کنون باعث شده اند که انسانها خود در خدمت انباشت سرمایه داری ، تکه پاره شدن انسانیت را تجربه نمایند و از خود بیگانگی در این انسانها رشد نماید؛ در خانواده، همسایگی، دوستی و همبستگی های محلی و

حتی قوانین دولت رفاه از طریق جهانی سازی نئولیبرالی و تبدیل همه چیز و تمامی مناسبات و روابط به مناسبات "پولی و کالائی"، دچار یخ زدگی شده است. مثلا واضح ترین یخ زدگی را می توان در روند سیاستی مشاهده نمود که تلاش می نماید تمامی انسانها را سهامدار نماید تا اینکه این انسانها کلمه به کلمه زندگیشان به این کوه یخی وابسته گردد.

در این کوه یخ نمی توان تغییری و تحولات انقلابی به وجود آورد. اگر انسان تلاش کند بخش های تحتانی کوه یخ را به بخش های بالائی منتقل کند و برعکس، باز هم کوه های یخ جدیدی شکل می گیرند و این خود شاید دلیلی باشد بر اینکه چرا تا کنون تمامی انقلاب ها مجددا به سوی نوعی جدید از استثمار و نظم رهبریت سرمایه داری بازگشت نموده است. البته نباید فراموش نمود که کوه های یخ هم هیچگونه ثباتی نداشته و همواره از هم دیگر جدا شده و تکه تکه می شوند (با وجود اینکه مجددا شکل اصلی خود را می یابند).

کوه های یخ با هم شروع می کنند به آب شدن. در کوه یخ اقتصاد هم همینطور است. در این صورت از بحران ها ، تداخل کنسرن ها، ورشکستگی ، فروپاشی شرکت ها، و نام برده می شود. در یک چنین بحران هائی نه تنها سرمایه نابود می گردد بلکه تمامی انسانهائی هم که زندگی شان به این کوه یخی وابسته است به ناگهان موجودیت مادی و اساس و بنیان زندگی خود را از دست می دهند؛ پیشگیری های دوران سالمندی ، محل های کار، چشم اندازهای آینده و.. در این صورت ترس و ناامیدی بجای امنیت زندگی ظهور می نمایند.

همانطور که می دانیم یک چنین فروپاشی هائی تنها در کشور های

توسعه نیافته رخ نمی دهند بلکه غالباً کشورهای سرمایه داری پیشرفته صنعتی ای هم چون آمریکا، اروپا و ژاپن به آن دچار می شوند.

“نگهبانان” این کوه یخ اقتصادی اعلام می دارند که “این فروپاشی ها چیزی نیستند جز بحران های عادی اقتصادی و در نتیجه در شش ماه آینده و یا در یکسال آینده مجدداً وضعیت اقتصادی شکوفا خواهد شد و مجدداً محل های جدید کار ایجاد خواهد شد و ثروت در جامعه جاری می گردد”.

منطق این کوه یخی اقتصاد یعنی اینکه پول، پول می آورد و باز هم این پول، پول بیشتر و بیشتری میانجامد و یا بهتر بگوییم گسترش سود و ادامه انباشت پول، زمینه ذهنی صاحبان اقتصاد است. این منطق تنها در کله های سودجویان قله کوه یخی وجود نداشته بلکه این منطق کله های بازندگان بخش تحتانی کوه یخی را هم (با وجود اینکه بسیاری می بینند و می فهمند که وعده و وعید های کوه یخ اقتصاد و سیاستمداران پوچ و غیر واقعی است، اما از آنجا که آلترناتیو دیگری برای سیستم اقتصادی رهبری کننده ندارند) زیر تسلط خود قرار میدهد. این قضیه را می توانیم بخوبی در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ببینیم.

کورتن / پرلاس/سیلویا این حالت هوشیاری را نوعی خلسه و از خود بیخود شدن نام می نهند که از “امپراطوری” شروع می شود و از اینکه انسانها مجدداً اقتصاد و فرهنگ و سیاست خود را خود تعیین نمایند، جلوگیری می نماید.

چگونه می توانیم خود را از این منطق کوه یخی و کوه یخ اقتصاد آزاد سازیم؟

جواب ما: ما باید کوه یخ سرمایه داری پدرسالارانه را بشکنیم و همزمان موجودیت و ماهیتی جدید در زندگی جهان بنا سازیم.

چگونه؟

از طریق بیدار شدن از خلسه این امپراطوری و از طریق گرمی دادن به آب و هوای اجتماعی. اما چگونه به این گرمی و بیداری می رسیم؟

در ابتدا از این طریق که ما تلاش کنیم دروغ های بازیگران جهان را افشا کرده و اثبات کنیم که این آنها نیستند که به زندگی انسانها

امنیت می بخشند بلکه همواره دهقانان خرد و تولید کنندگان خرد اقتصاد محلی، مولدین تغذیه انسانها در روی کره زمین می باشند. کورتن می نویسد: "اکثریت مردم روی زمین هنوز هم موادغذائی خود و محله خود را در مزارع مستقل و غیر وابسته تولید می نمایند". در این جا حتی وجود کنسرن های جهانی موجود نتوانسته است تاثیر بگذارد.

ما می بینیم که مثلا در آرژانتین بعد از فروپاشی اقتصاد نئولیبرالی، انسانها مجددا به یک نوع موجودیت اقتصادی خودگردان بازگشت نموده اند و این کاملا طبیعی است. زیرا که این انسانها برای ادامه بقا، هیچ راه دیگری جز این در برابر خود نمی یابند.

درست همین قاعده در مورد انسانهایی که در سیستم اقتصادی سرمایه داری شوروی سابق زندگی می کنند صادق است. همچنین کوبا هم برای خودش یک اقتصاد خودگردان بنا نموده است.

شاید بگوئید: آوردن چنین مثال هایی احتمالا این برداشت را به وجود می آورد که گویا این اقتصاد خودگردان درست ترین است. البته این شکل از اقتصاد غالبا برای مقابله با بحران ها ضروریست. اما باید دانست که یک چنین راه حلی را نمی توان به عنوان آلترناتیو این کوه یخی اقتصاد دانست.

بنظر من هم یک چنین منطقی کاملا درست است و در واقعیت هم ما باید از خود سئوال کنیم که چگونه میتوان جابجائی های ضروری در خودآگاهی اجتماعی و همچنین تجارت صورت داد تا بتوان به چشم انداز یک آلترناتیو مناسب برای این کوه یخ اقتصادی دست یافت. (کورتن اسم این روند را خودکشی اقتصادی نامیده است). حال من تلاش می کنم به پرسش فوق از منظر خودم پاسخ دهم:

بنظر من تنها کسانی می توانند بدنبال آلترناتیو هایی برای جانشینی سیستم غالب باشند که به این رسیده باشند که این سیستم به وعده و وعید هایش هیچگاه عمل نکرده و نخواهد کرد. در این روند نه تنها برخی بازنده این اقتصاد خواهند بود بلکه در نهایت اکثریت مردم روی این کره زمین هم قربانی خواهند شد. از این رو این سیستم مشروعیت خود را از دست داده است.

اولین قدم بسوی یک آلترناتیو این است که این سیستم را تجزیه و تحلیل دگراندیشانه نمائیم. این تجزیه و تحلیل دگراندیشانه نباید تنها در سطح یک نقد و انتقاد ظاهری باشد بلکه بیشتر باید بطور

سیستماتیک انجام پذیرد. در یک چنین بررسی باید در مقابل این سیستم قرار گرفت و ابتدا از انعکاسات خارجی اش شروع نمود و جهان بینی آنرا برای حل معضلات جهان زیر ذره بین قرار داد و به اساس بنیانی جهان بینی اش پی برد و مجموعه مناسبات و روابط و نهاد هائی که این جهان بینی را به پیش می برند، مورد سؤال قرار داد. والدن بلو اقتصاد دان فلیپینی می گوید: " با یک بررسی دگراندیشانه میتوان این سیستم و مشروعیتش را رد نمود. بیرون آمدن از خلسه جمعی؛ ابتدا با دگراندیشی آغاز می گردد".

اعتراضات جنبش بین المللی بر علیه نئولیبرالیسم و جهانی سازی سرمایه داری، این روند "سلب مشروعیت" را در سرعتی بالا در بسیاری از مناطق این کره خاکی به پیش برده است. این دقیقاً همان چیزی است که من "جهانی شدن از پائین" نام می نهم.

بررسی های دگراندیشانه و سلب مشروعیت از این سیستم، تنها زمانی موفقیت آمیز می باشند که اولاً از دیدگاه های متفاوت مورد بررسی قرار گیرند و ثانیاً این دیدگاه ها به همه منتقل شوند و بدینوسیله روی دیگر "زندگی خوب" و مناسبات اقتصادی دیگر با اساس و بنیان هائی دیگر در جلو چشمان همگان قرار گیرد. من و دوستانم این دیدگاه های دیگر را "دیدگاه های پایه ای" نام نهاده ایم.

(Bennholdt-Thomsen/Mies/v.Werlhof ۱۹۸۳, Bennholdt-Thomsen/Mies ۱۹۹۷)

مبنای این "دیدگاه های پایه ای" با نگاهی دیگر به اقتصاد آغاز می گردد. ما بر این باوریم که ما هم اکنون و همه جا باید شروع نمائیم، اقتصادی دیگر را بنا سازیم. سپس قدم دوم تغییر سیاسی خواهد بود و نه بر عکس.

دیدگاه از پایه بعنوان دیدگاه آینده

ما در آن سالها یعنی سال ۱۹۸۳ واژه دیدگاه "از پایه" (جهانی شدن از پائین بدنبال خود احتیاج به بدیلی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی از پایه و از پائین را دارد) را بکار نبردیم تا بدان وسیله تنها توضیحی برای استثمار کار بی مزد و از همه مهمتر کار زنان در جامعه صنعتی بدهیم بلکه همچنین از این جهت به این کار دست زدیم چون می خواستیم راه خروجی از رویاهای جامعه مصرفی و جامعه تولید کننده کالاهای مصرفی، پیدا نمائیم. جامعه ای که بر بستر استثمار زنان و استثمار ذخایر طبیعی بر پاست. ما در آن زمان به این رسیدیم که در واقعیت، سوسیالیسم علمی هم در مقابل استثمار زنان و

طبیعت و مستعمرات دیگر چیزی برای گفتن ندارد. (میز ۱۹۸۸)

یک هدف اقتصادی دیگر

ما می خواستیم با واژه " دیدگاه از پایه "، مدلی دیگر از اقتصاد را بیان کنیم. مدلی که " زندگی خوب" را دیگر بعنوان پول - ثروت کالائی در سوپر مارکت ها نخواهد دید و با آن اختلاف و مرزبندی دارد. ما میخواستیم بدیل اقتصادی را ارائه دهیم که برای رسیدن به اهدافش زنان، طبیعت و ملت های بیگانه را به مستعمره خود تبدیل نخواهد نمود.

بررسی ها و دست یافته های بخش زیست محیطی بما نشان دادند که مدل " زندگی خوب" سرمایه داری نه تنها نمی تواند برای تمامی انسانهای این کره خاکی به واقعیت تبدیل شود بلکه حتی تمامی کسانی هم که تا کنون بهره وران اصلی این " زندگی خوب" بوده و می باشند، را راضی نخواهد نمود.

"دیدگاه از پایه" در مقابل می تواند، ما و طبیعت درون و برون ما را از " منطق بیمار رشد سیستم صنعتی" آزاد نماید. طبیعتا هنوز هم تردید های فراوانی وجود دارد که آیا این دیدگاه می تواند تنها امید ما برای خروج از این سیستم باشد یا نه. زیرا که در اثر وابستگی کار پایه ای به رشد و منطق ارزش اضافه، در سرتاسر جهان تولید پایه ای ارزش خود را از دست داده است. (تولیدات صنایع خرد و تولیدات کشاورزان خرد بی ارزش شده است). این مدل تولید پایه ای از اساس و به لحاظ فرهنگی، اخلاقی و روحی و روانی مورد غارت قرار گرفته است و همواره طوری جلوه شده است که گویا این نوع کارتولیدی، فشاری طاقت فرسا، عقب گردی و متعلق به دوران عصر حجر، بر سر راه پیشرفت و توسعه (بگو پیشرفت و توسعه سرمایه داری) بوده است. از سوی دیگر همانطور که دیدیم این " پیشرفت و توسعه" به هژمونی کارمزدی وابسته است و تنها شیوه ای است که پول ساز است و باید برای ما امکان خرید اجناس را میسر سازد و وابستگی ما را به طبیعت از بین ببرد.

درست در همین پروسه " پیشرفت" ، خودآگاهی ما هم از بین رفته است و از خود بیگانگی گسترش یافته است. دانستن این مسئله که ما انسانها نه تنها بخشی از طبیعت می باشیم بلکه همکاری با طبیعت در ما و در اطراف زندگی ما شرایطی را ایجاد می نماید که برای یک زندگی خوب ضروریست، از ابتدائی ترین شرایط خود آگاهیست. در این

راه رسیدن به خودآگاهی مجدد، باید نگاهمان را تغییر دهیم و دیدگاه و چشم انداز دیگری را که بر مبنای تمرکز اقتصادی جنس - پول - ثروت بنا نشده است، بلکه برای یک زندگی بهتر تمامی موجودات روی کره خاکی (انسانها - حیوانات - گیاهان) ضروریست، برگزینیم.

یک زندگی خوب احتیاج به مناسبات خوب با خود ما، میان زنان و مردان، میان گروه های محلی، میان انسان و طبیعت و میان ملت های متفاوت دارد. زمانیکه ما از خود سؤال می کنیم که چگونه این بخش اعظم انسانی که در اقتصاد نامرئی و یا بهتر بگوییم بخش زیر آب کوه یخی اقتصاد، زندگی می نمایند، به حیات خود ادامه می دهند؟ به این نتیجه خواهیم رسید که بسیاری از این بخش ها تنها از طریق همین مناسبات پایه ای قادر خواهند بود به زندگی خود ادامه دهند. این بخش تحتانی زیر آب کوه یخ اقتصاد می تواند بسیار خوب بدون بخش مرئی و قله این کوه یخی زندگی کند. در حالیکه بخش مرئی کوه یخ اقتصاد هرگز بدون این بخش تحتانی قادر به ادامه حیات نیست.

اصول دیگر

اگر ما بطور جدی به این دگراندیشی و چشم انداز پایه ای فکر می کنیم، در این صورت باید اصول بنیانی منطق کوه یخ اقتصاد را زیر علامت سؤال برده و برایش بدیلی دیگر جایگزین نمائیم. این خود به این مفهوم است که باید اصول بنیانی سرمایه داری پدرسالارانه را رد کنیم و برای جایگزینی اصول بنیانی دیدگاه ازپایه بکوشیم. مثلا بجای رشد اقتصادی دائمی به بازسازی اقتصادی معقول با محدودیت های مشخص بکوشیم.

این "محدودیت ها" تنها به بخش زیست محیطی خلاصه نمی شوند، بلکه همچنین از طبیعتی اقتصادی و اجتماعی بر خوردار می باشند. باید توجه نمود که نیازهای ما انسانها هم محدود می باشند. من به کمک ماکس نف فرق میان نیازها و ارضاء نیازها را مشخص نمودم. اقتصاد سرمایه داری ارضاء تمامی نیازهای ما را به تولید و مصرف اجناس وابسته نموده است و این به این مفهوم است که مثلا من وقتی تشنه هستم آب نخورم بلکه آبجو و یا کوکا کولا بخورم. آنچه که از هیچ محدودیتی بر خوردار نیست، تولید و فروش یک چنین نیاز هائی است. (ماریا میز ۱۹۸۸)

باید بجای خودخواهی های فردی بعنوان مهمترین انگیزه کار اقتصادی، تفاهم و همبستگی و رفاه عمومی در نظر گرفته شود.

در حال حاضر سرمایه داری جهانی نئولیبرالی از طریق منطق خشونت بار بازار به تجزیه تمامی مناسبات و نهادهائی که تا کنون هنوز پابرجا بوده اند پرداخته تا بدینوسیله بتواند تک تک این نهادها را در مقابل اثرات غیر بشری منطق انباشت محافظت نماید. سازمان تجارت جهانی و قانون گاتس همچنین باقیمانده های دولت اجتماعی و رفاه همگان را بر خلاف خواست عموم جاروب نمود.

تشریک مساعی و کارمشرک اجتماعی بجای رقابت جهانی

برنامه رهبریت اقتصادی جهان بر محور منطق رقابت های نئولیبرالی استوار است. این منطق، ساختار آموزشی دانشگاهی و دبیرستانی را تعیین نموده و همچنین رابطه میان تک تک شاهرگ های اقتصادی زمان حال و طرح های اقتصادی آینده و رابطه اش را نسبت بدیگران و همچنین تصمیمات اقتصادی بخش بخش اجتماعات، کشورها و بلوک های اقتصادی را مشخص و سازماندهی می نماید. اتفاقا برای مشخص نمودن این مناسبات جنگ ها پدید می آیند.

اما تشریک مساعی و کار اشتراکی در اقتصاد به حفظ ذخایر جهان کمک نموده و در زمان کار صرفه جوئی می کند و انسان را از شکل کالائی بیرون آورده و مناسبات دیگری میان انسان ها به وجود می آورد و به ارضاء نیاز های واقعی انسانها می پردازد و بجای جدائی میان اخلاق و اقتصاد، مجددا شکلی جدید از "اقتصاد اخلاقی" را پدید می آورد.

جدائی میان اخلاق و اقتصاد همزمان با راهیابی اقتصاد ملی در علوم طبیعی در قرن ۱۸، اتفاق افتاد. اقتصاد می بایست بمانند قوانین علوم طبیعی بی ارزش شود و تنها از عقیده جزمی علوم طبیعی خودش، یعنی خواهش و تقاضا تبعیت نماید. ارزش های اخلاقی، یعنی ارزش های که همزیستی اجتماعی را بشردوستانه و متمدن می ساخت، می بایست توسط نهادهائی خارج از اقتصاد ضمانت شوند؛ چون خانواده، دولت و...

نئولیبرالیسم نه تنها این "مراجع اخلاقی" را از بین برد بلکه ارزش های را هم که تا کنون این مراجع اخلاقی برایشان سر پا بود منهدم نمود.

اگر ما می خواهیم که این مسئله را بعنوان "قانون طبیعت" شناسیم، باید اقتصادی را به بنا سازیم که یک چنین ارزش های "بشردوستانه" ای را برای منافع اقتصادی قربانی ننماید بلکه در هر قدم تولید و مصرف این روند اقتصادی به این ارزش ها بیانید. یک

” اقتصاد اخلاقی ” نوین به هیچ وجه به معنی اخلاقیات نیست، بلکه بیشتر به مفهوم بنا سازی اقتصاد بر بستر اجتماع است با زبانی ساده تر باید بگویم به مفهوم اقتصاد اجتماعی که بر مبنی ضروریات و نیاز های مشترک و بنیان های اولیه زندگی آن اجتماع عمل می نماید. (پولایانی ۱۹۵۷، ماریا میز ۱۹۹۴)

بجای تبدیل نمودن تمامی مناسبات و روابط و... به اجناس - رهاسازی زندگی - یا رها سازی شیوه تولید پایه ای از زیر یوغ رژیم های استعماری این کوه یخ اقتصادی. اما شیوه تولیدی پایه ای به چه مفهوم است؟

تعریف:

تولید از پایه (موجودیتی) یا تولید برای زندگی، کلیه کارهایی را در بر می گیرد که به هنگام تولید هدفی دیگر جز تولید برای ضروری ترین نیاز های بشری و نیاز های اولیه زندگی انسانها را ندارد. از این رو واژه ” تولید از پایه ” در مقابل تولید اجناس - و تولید برای ارزش اضافه قرار می گیرد و درست نقطه عکس آن است. در ” تولید از پایه ” هدف تنها ” زندگی ” است در حالیکه در روند تولید اجناس هدف تنها ” پول ” و همواره پول بیشتر و بیشتر است و بقول کارل مارکس تولید برای ” انباشت سرمایه ” است. در روند تولید سرمایه داری ” زندگی ” تنها انعکاسی جانبی است. از مشخصات بارز روند تولید سرمایه داری، این است که هر آنچه را که می خواهد بطور کامل مورد استثمار قرار دهد از آن بعنوان ذخایر طبیعی و ” ثروت های آزاد ” نام می برد. در این راستا کار خانگی زنان درست بمانند کار دهقانان خرد و کار مستعمرات بعنوان تولیدی طبیعی به حساب آورده میشود. (ماریا میز ۱۹۹۷)

اما این تعریف از ” تولید از پایه ” هرگز به این مفهوم نیست که دیگر هیچ جنسی برای پول و مبادله تولید نگردد، بلکه به این مفهوم است که پروسه تولید در جهت تولید اجناسی که برای زندگی مفیدند باقی بماند و ازمنطق رشد و انباشت سرمایه جدا شود. تولید زندگی در جامعه سرمایه داری از ارزش فاقد است و تنها برای رسیدن به پول تولید میشود. اینگونه پول سازی مطلق، در اقتصاد قدیمی چندان جذابیتی نداشت اما در سیستم جدید مجدداً به عنوان تنها هدف شمرده می شود. در هر حال اساس تولید از پایه با اساس تولید سرمایه داری و تولید فتودالی و پدر سالاری مرزبندی داشته و در تقابل است. در تولید از پایه بجای تولید برای تجارت (تنها برای صادرات) - تولید

برای نیاز های محلی و منطقه ای و برای زندگی بهتر انسانها در این محله و منطقه و... انجام می پذیرد. تنها زمانی که تولیدات احتیاجات محله یا منطقه را برآورده نمود، آنزمان مازاد آن صادر خواهد شد. از این طریق می توان از اینکه دهقانان خرد و یا تولیدگران خرد دچار گرسنگی شوند جلوگیری نمود. زیرا که آنان مجبورند محصولات لوکس چون گل، لباس های ورزشی و... برای ثروتمندان کشورهای ثروتمند تولید نمایند.

(vgl. Shiva ۲۰۰۱, Hines ۲۰۰۰, Kortten et al. ۲۰۰۲, Müller ۱۹۹۷, ۲۰۰۱)

دیدگاه از پایه در ابتدا در اقتصاد کوچک قابل لمس محلی (موضعی) به اجرا درآمده و اساس و پایه اش محکم می گردد. تنها از طریق این پایه های محلی است که می توان این بنیان های اقتصاد را به اجرا درآورد و آزمایش نمود و مورد کنترل قرار داد. از همه مهمتر اینکه در یک چنین اقتصاد محلی به این پی خواهیم برد که آیا تولید، تجارت، حمل و نقل و... عدالت مند است یا نه. تنها در این روند محلی است که به مشکلات و خطراتی که برای محیط زیست، تنوع زندگی انسانی و... پی خواهیم برد و بالاخره در این شکل اقتصاد محلی در ابتدا پی خواهیم برد که چگونه باید مناسبات کاری برقرار باشد و یا اینکه مرزها و قیمت ها در یک رابطه عادلانه با هم قرار دارند یا نه و در نهایت در این روند اقتصادی پی خواهیم برد که رابطه میان زنان و مردان چگونه است و چگونه باید باشد؟

بنیان های دمکراتیکی چون: خود گردانی و خود سازماندهی، خود اداره نمودن، خود تصمیم گیری و... تنها در اقتصاد محلی قابل اجراست و پایدار است. از همه مهمتر که در محلات این بنیان های دمکراتیک از طریق ملاحظات سیاسی محدود نمی گردند و از طریق سیاست نمایندگی در محلات اداره می گردند و بدین طریق بهترین متد برای جلوگیری از برگشت یک چنین اقتصاد محلی به مناسبات ماقبل مدرنیته و مناسبات پدرسارانه فئودالی به وجود می آید.

در یک اقتصاد جهانی سازی حتی نشانه های حضور دمکراسی به یک مناسبات فئودالی و پدرسالارانه تبدیل می شود و کار برده گی مجدداً به اجرا در می آید. زیرا که تنها یک ارزش در جامعه وجود دارد و آنهم منفعت با هر قیمتی است.

الویت های دیگر

یک چنین تغییر ساختاری اقتصادی احتیاج به الویت های دیگر دارد.

برای مثال:

کشاورزی قبل از صنعت: از آنجا که مواد غذایی همواره از زمین بر می خیزد و به صورت محلی یا منطقه ای کاشت و برداشت می شود، از این رو بخش کشاورزی نمی تواند از مدل امروزی صنعت پیروی نماید. در شرایط کنونی تمامی توجه صنایع به بازار جهانی است. کشاورزان خرد باید تقویت شوند تا اینکه انسانهای بیشتری بتوانند در این بخش به کار و فعالیت بپردازند.

اتحادیه های تولید کنندگان - مصرف کنندگان، می توانند برای تولید کنندگان خرد درآمدی منظم را مقرر نموده و برای مصرف کنندگان دسترسی به تغذیه ای سالم و دیگر محصولات تولیدی را فراهم سازند. افزون بر این ایجاد احساس مسئولیت نسبت به زمین در نزد تولیدگران و مصرف کنندگان از وظایف مهم دیگر این اتحادیه هاست .

نوربرگ - هودگه ، در این باره پیشنهادات زیر را نموده اند:

- نه به اقتصاد سرمایه داری ، رفتن بسوی اقتصادی عملی و بدون تمرکز

- از بین بردن کمک های نقدی زراعی که به تاجران زراعی این قدرت را می دهد تا دهقانان خردی را که برای بازار های محلی تولید می نمایند، خانه خراب و از هستی ساقط سازند.

- خواست تغییر ساختار های اقتصاد زراعی

- خواست تحقیق در باره متدهای زراعی قدیمی پایدار چه در بخش زراعی شمال و چه در بخش زراعی جنوب جهان

- شرکت دهقانان در این تحقیقات (نوربرگ / هودگه/گوبیرینگ/ پج ۲۰۰۱)

بسیاری از خواسته های بالا را می توان در قطعنامه اتحادیه دهقانان خرد سراسر جهان مشاهده نمود. این سازمان بهتر و روشن تر از هر سازمان دیگری در جهان جامعه متمدن جهانی را فرموله نموده است. اینکه تولیدات غذایی ، آب ، آموزش و بهداشت، تنوع بیولوژی و ژنتیکی موجودات کره خاکی نباید عامل دست تجارت آزاد جهانی سازی نئولیبرالی گردد. اینکه سازمان تجارت جهانی باید از این بخش ها بیرون برود. اینکه دهقانان خرد باید در تولید بخش غذایی خودمختارباشند. (ماریا میز ۲۰۰۱)

- تمامی این خواست ها نیاز به یک مناسبات جدید میان شهر و روستا دارد. شهر ها نباید تنها مکان هائی باشند که زندگی ، فرهنگ و آزادی در آنها در جریان است. ما همانطور که به شهر ها نیاز داریم به روستا ها هم نیازمندیم. از این رو شهرها را باید به روستا ها و روستا ها را به شهرها تبدیل نمود. (ماریا میز ۱۹۹۷/میر ۲۰۰۲)

تقسیم کار و مناسبات دیگر

از همه مهمتر اینکه برای کار، ارزش گذاری دیگری ضروریست. ارزش گذاری که به درآمد پولی وابسته نباشد. یک چنین ارزش گذاری جدیدی از کار هرگز نخواهد توانست در اقتصاد پیاده شود اگر ما به مناسبات و سلسله مراتب مستعمراتی قدیمی تقسیم کار بچسبیم. این ارزش گذاری جدید بصورت زیر می باشد:

- تقسیم کار و رابطه میان زنان و مردان

- تقسیم کار میان کارهای فکری و کارهای یدی

- تقسیم کار میان زراعت و صنعت

جوامع پایه ای گذشته طبق مناسبات فئودالی و پدر سالاری سازماندهی شده بود. رهبریت طبقاتی غالباً از طریق نهاد ها و ایدئولوژی هائی چون مذاهب پدرسالارانه انتخاب و پشتیبانی می شد.

زمانیکه ما از موجودیت از پایه سخن می گوئیم ، بسیاری بیم ناک می شوند که گویا این خود بازگشت به مناسبات اشکال رهبری ماقبل مدرنیته است. بهترین ابزار مقابله با یک چنین واهمه هائی ، مبارزه آگاهانه زنان و مردان بر علیه مناسبات پدرسالارانه است و این مبارزه می تواند با تغییر ساختار سلسله مراتب ها و مبارزه با تقسیم کار بر مبنی جنسیت آغاز گردد.

در یک جامعه پایه ای نه تنها زنان باید کار کنند، مردان باید کار کنند بلکه مردان همچون زنان باید کار پایه ای ، ضروری برای اجتماع ، بی مزد در خانه و در جامعه را هم انجام دهند. زمانی که نیمی از انسانها به این کار (کار بی مزد خانه داری و ...) بعنوان فشار ، کاربرد منزلت و بی وقار و خوار و ... نگاه نکنند آنزمان می توانیم بگوئیم که می توان مناسبات جنسیتی را تغییر داد. البته این خود با سیاست کنونی جنسیتی فرق می کند. اینکه امروزه مرتباً تلاش می شود در باره برابر سازی زنان و مردان در رابطه با شغل ،

سیاست و آموزش وعده و وعید داده شود به هیچ وجه به این مفهوم نیست که مناسبات پدرسالارانه جهانی سازی سرمایه داری زیر علامت سؤال برده شده است. تنها برابر سازی کافی نیست. فراموش نکنیم که مناسبات جنسیتی مناسباتی استعماری است. در یک جامعه پایه ای مردان باید از اینکه هویتی جنگجویانه به خود می دهند دست بردارند - این مسئله عمیق ترین علت خشونت در جوامع ما است. در یک جامعه ازپایه مردان به هیچ وجه علاقه و وقت برای این بازی های جنگجویانه نخواهند داشت.

در یک جامعه ازپایه ارزش گذاری میان کارفکری و کاریدی جایگاهی ندارد. از بین بردن رابطه تاکنونی میان زراعت و صنعت نه تنها باعث تغییرات اساسی در بخش زراعی خواهد شد بلکه همچنین باعث تغییرات در صنعت و علم و تکنولوژی می گردد. تولیدات صنعتی هم چون تولیدات کشاورزی می باید بجای برآوردن خواست های منفعت طلبانه بازار های جهانی به ارضاء نیاز های اقتصادی منطقه ای و محلی پردازند. در همین مسیر هم تحقیقات علمی جهتش تغییر خواهد نمود.

از بین بردن تقسیم کار سلسله مراتبی و استعماری به هیچ وجه به مفهوم پایان تقسیم کار و پایان اجتماعی شدن در کلیت نخواهد بود. اگر این نوع تقسیم کار از منطق انباشت سرمایه رها گردد ، آنزمان تمامی کسانی که در پروسه کار سهیمند ، توانائی های خود را نشان خواهند داد. این خود بهترین شکل حفظ تنوع در جامعه و جلوگیری از هرگونه یکطرفه و یک بعدی شدن بیولوژی و فرهنگی است.

تغییر ساختار اقتصاد محلی و منطقه ای در شمال و جنوب جهان در جهت منطق ضد سرمایه داری و ضدپدرسالاری و پدید آوردن اقتصادی از پایه باعث تغییرات ساختاری در جهان هم خواهد شد. هر چه بیشتر اقتصاد های کم و بیش خودگردان که از مناطق شبیه خودشان کالاهائی را که به نیاز های اصلی شان تکیه دارد وارد نمایند ، این کارشان به کوچک شدن و در نهایت محو سازمان تجارت جهانی خواهد انجامید . آنها همچنین در این راه ، هدر رفتن ذخایر ، حمل و نقل ، زباله کارتون های بسته بندی ، استفاده از شیمی در کشاورزی و صنعت را به حدی زیاد پائین خواهند آورد. در این صورت یک فرهنگی، از هر نوعش دیگر وجود نخواهد داشت. همچنین روز بروز اقتصاد تنها برای صادرات ضعیف تر خواهد شد. آلمان مثلا از این مقام و نگرش " صنعتی تام" بیرون خواهد آمد. در این صورت آن چیزی هم که از تجارت جهانی باقی خواهد ماند باید طبق منطق تجارت عادلانه سازماندهی گردد و این به آن مفهوم خواهد بود که دیگر کشورهای " مزد ارزان " وجود نخواهند

داشت.

مسلمانان یکی از چالش‌های ساختاری در اقتصاد، سیاستی دیگر و شکل دیگری از دمکراسی را بدنبال خواهد آورد. واندانا شیوا این دمکراسی جدید را دمکراسی زندگی یا دمکراسی از پایه نام نهاده است. در این گونه دمکراسی تنها انسانها به حساب آورده نمی شوند بلکه تمامی موجودات و طبیعت را هم در بر می گیرد. (شیوا/ماریا میز ۲۰۰۱)

منابع:

Bennholdt-Thomsen, Veronika, Maria Mies, Claudia v. Welhof (۱۹۸۳/۱۹۹۲) Frauen, die letzte Kolonie, Zur Hausfrauisierung der Arbeit Rotpunktverlag, Zürich

Bennholdt-Thomsen, Veronika, Maria Mies (۱۹۹۷) Die Subsistenzperspektive: Eine Kuh für Hillary, Frauenoffensive, München

(Bennholdt-Thomsen, Veronika, Nicholas Faraclas, Claudia v. Werlhof (۲۰۰۱)

There is An Alternative: Subsistence And Worldwide Resistance to Corporate Globalization

(ersch. auf Deutsch bei Zed Books, London, Spinifex Melbourne, St Martin's Press USA. (Erscheint demnächst)

Hines, Colin (۲۰۰۰) LOCALIZATION A Global Manifesto, Earthscan, London

Korten, David C./ Nicanor Perlas/Vandana Shiva (۲۰۰۲) Global Civil Society: The Path Ahead, Discussion Paper, November ۲۰, Draft. (Wird in dem Buch des IFG „Alternatives to Economic Globalisation“ erscheinen)

Mies, Maria (۱۹۸۸) Patriarchat und Kapital. Frauen in der Internationalen Arbeitsteilung, Rotpunktverlag, Zürich

ökologie, Sonderheft ۶, Mies, Maria (۱۹۹۴) Brauchen wir eine neue „Moral Economy“? In: Politische „Vorsorgendes Wirtschaften“ München

Mies, Maria (۲۰۰۱) Globalisierung von unten. Der Kampf gegen die Herrschaft der Konzerne

EVA/Rotbuch Hamburg

Leben der Frauen. Zur sozialen Bedeutung von... Meyer-Renschhausen, Elisabeth (۲۰۰۲) Die G Kleinste Landwirtschaft IN Stadt und Land weltweit, Centaurus Verlag, Herbolzheim

Lebensstrategien... erliche... konomie zum globalisierten Dorf. Müller, Christa (۱۹۹۸) Von der lokalen zwischen Weltmarktintegration und Regionalisierung, Campus, Frankfurt New York

rten von Göttingen, Müller, Christa (2002) Die internationalen G

(Norberg-Hodge, Helena, Peter Goering, John Page (2001)

From the Ground up. Rethinking Industrial Agriculture, Zed Books, London

Polyani, Karl (1957) „The Economy as Instituted Process“ in ders. et al. Trade and Market in the Early Empires, New York

Polyani Karl (1978) The Great Transformation. Politische und ökonomische Ursprünge von Gesellschaften und Wirtschaftssystemen, Suhrkamp, Frankfurt

von Melbourne am 10.11.2001. Aufgezeichnet und von Shiva, Vandana (2001) Plenarvortrag an der Universität
versandt von Diverse Women for Diversity <http://www.abc.net.au/specials/shivahiva.ht>